ایران شناسی: جشن های ملی در آذربایجان

بیگدلی، امیر حیدر

در رابطه با مقاله‏های مکرّر سودمند درباره‏ی جشن‏های ایرانی در ماهنامه‏ی حافظ(و از جمله مقاله‏ی عموزاده‏ی فرزانه‏ام دکتر محمد رضا بیگدلی)گفتنی‏ست که جشن‏های باستانی را که اکنون در ایران مانند گذشته برپا نمی‏دارند،به گونه‏ی دیگر در آذربایجان برگزار می‏کنند.در بخش خودمان در خرقان،خمسه،سردرود،مهربان،بزینه‏رود و....که من‏ بودم و دیدم شش جشن پنج روزه را که در باستان«گاهان‏بار»می‏نامیدند، اکنون با نام‏های دیگر در میان کشاورزان برگزار می‏شود:

1-میدیوزرم:در پانزدهم اردیبهشت‏ماه،چون بیش‏تر سال‏ها در این ماه بارندگی کم است و درست در بیست و نهم این ماه بارندگی شدید با تگرگ و سیل در این بخش دیده می‏شود،مردم روستاها،با همیاری‏ گوسفندی می‏خرند و هرکس به فراخور توانایی،نیازمندی‏های دیگر را آماده کرده بامدادان چند تن را که آشنا به پخت‏وپز خوراک هستند، می‏فرستند در جایگاهی بیرون ده که دسترسی به آب و درخت باشد. گوسفند را سر بریده و خوراک چاشت و دیگر خوردنی‏ها و نوشیدنی‏ها را آماده‏ می‏کنند،خودشان هم به دنبال آن‏ها می‏روند،و در پیشین اگر روحانی‏ای‏ باشد او،وگرنه یک تن از همان مردم پیش‏نماز شده،نماز می‏گزارند و از خداوند درخواست باران و فراوانی و افزونی روزی،خرمن و فرآورده‏های‏ دامی و کشاورزی خود و هم‏چنین برکنار داشتن از تگرگ و سیل و ملخ و سن و دیگر بلاهای سپهری را می‏کنند و پس از خوردن چاشت و دیگر خوردنی‏ها و نوشیدن چای در پایان روز به روستا برمی‏گردند.

2-میدیوشهم‏گاه:چند روز پیش از سد و پنجمین روز سال در تیرماه،زن و مرد خانواده ابزار کار«درو»را که یک ماه بیش‏تر به درازا می‏کشد،آماده کرده،سپس چند خانواده که باهم نزدیک هستند با خریدن‏ گوسفندی،همگی زن و مرد و فرزندان اگر امام‏زاده‏یی در نزدیکی باشد به‏ آن‏جا که بتوانند شب هم بمانند،و اگر برنامه یک روزه باشد،در کنار ده‏ جایی که آب و درخت باشد،با پوشیدن رخت‏های نو،رنگارنگ شاد و زنده‏ به آن‏جا می‏روند و تا پایان روز به پختن و خوردن چاشت و دیگر خوراکی‏ها و نوشیدن چای به شادی و گلگشت می‏گذرانند و در پایان روز به روستا برمی‏گردند،این روز را برای آغاز درو گرد هم می‏آیند و جان و تن خود را آماده‏ی کار سخت«درو»و گردآوری کشته‏ی خود و خرمن کردن و کوبیدن آن می‏نمایند،کوبیدن خرمن بیش‏تر به دست بانوان انجام‏ می‏پذیرد.

3-پتیه‏شهم‏گاه:صد و هفتاد پنجمین روز سال،در شهریورماه‏ می‏آغازد که درو گندم،جو،ارزن و دیگر دانه‏ها و بنشن‏های خوراکی و کوبیدن و برداشت آن‏ها به پایان رسیده است.بانوان،نان و فطیر می‏پزند و مانند آغاز کار«درو»هرچند خانواده گوسفندی می‏خرند و باز برنامه‏ی‏ گردهمایی در جایی خوش و خرم با پوشیدن رخت‏های نو و شاد و رنگارنگ در بیرون روستا برگزار می‏کنند.ناگفته نماند،نهش‏ها و پیمان‏های نامزدی و همسرگیری میان دختران و پسران روستا در همین‏ گردهمایی‏های گذاشته می‏شود،چون عروسی‏ها نیاز به خواسته و پول‏ دارد،کشاورزان با برداشت خرمن و دیگر فرآورده‏های کشاورزی و دامی با فروش آن‏چه که افزون از خورد و خوراک سالیانه‏ی خودشان است، سرمایه‏یی گرد می‏آورند و خود را آماده‏ی جشن‏های عروسی در آذرماه و دی‏ماه زمستان می‏کنند و از همین زمان برای فراهم کردن گوشت‏ زمستانی خانواده و جشن عروسی گوسفندان نر گلّه‏ی خود را پروار می‏بندند،پرواربندی دو ماه تا دو ماه و نیم به درازا می‏کشد تا گوسفندان‏ فربه و آماده غورمه کردن شوند،چون زنده نگه داشتن و همواره‏ خوراک دادن به گوسفندان پرواری بیش از دو ماه و نیم سودی ندارد.این‏ است که آن‏ها را سر می‏برند و غورمه می‏کنند،گوشت غورمه شده هر گوسفند را در توی شکمبه‏ی خودش که شسته و خوب پاک کردند ریخته‏ و از روغن و دنبه آن هم برای این‏که هوای توی شکمبه نماند به روی آن‏ می‏ریزند و در آن را سفت می‏بندند،و آن‏چه که برای عروسی نگه داشته‏اند در جشن عروسی سر می‏برند و به کار می‏برند.

4-ایاسرم‏گاه:در دویست و دهمین روز سال پیش از رسیدن این‏ جشن از پانزدهم مهرماه جشن و شادی،هنگام با کار کشاورزان می‏آغازد، چون چوپان‏های گله‏چران روستا همه ساله از پانزدهم فروردی‏ماه برای‏ شش ماه به کار گمارده می‏شوند،این است که هرچند خانواده باهم برای‏ چراندن گوسفندان و دیگر دام‏های خود هنباز می‏شوند و برابر پیمانی که‏ می‏بندند هر روز یک تن از خانواده‏یی گله را می‏چراند و در همین هنگام‏ کشاورزان کوشش می‏کنند میش‏های خود را در گله‏یی جای دهند که غوچ‏ «نر»خوب و نژاده دارد تا بتوانند بره‏های خوب برای آینده داشته باشند.از فردای آن روز انگورچینی را می‏آغازند و پیش از هر چیز هرچند خانواده با هم زمینی خورتاب به نام«بارگاه»یا«بارگه»برای خود برمی‏گزینند،زن و مرد،دختر و پسر با رخت‏های پاکیزه‏ی رنگارنگ شاد به باغ‏های رنگارنگ‏ (به گفته‏ی استاد منوچهر دامغانی،آن برگ زرین بین که بر آن شاخ‏ رزانست،گویی به مثل پیرهن رنگ رزان است)روی می‏آورند،به راستی‏ از دور که نگاه می‏کنید زیبایی،زندگی و گردش خون سپهر را می‏بینید و می‏سهید،و به شور و شادی گروه‏ها می‏نگرید،در همین باغ‏ها سماورها و کتری‏ها می‏جوشند،خوراک‏ها می‏پزند،ناشتا و چاشت می‏خورند و چای‏ می‏نوشند،انگورهای بی‏دانه را چیده در بارگاه جلوی خورشید که آفتاب‏ خوب بتابد پهن می‏کنند و گونه‏های دیگر انگور را برای درست کردن‏ شیره‏ی دوشاب«غورآبه»یا«غورآوه»،باسلوغ و مرباهای جورواجور و آویز که به آن«آونگ»یا«اوونگ»می‏گویند به خانه می‏برند.این روزها به راستی جشن همگانی روستاهاست و در آن میان جشن ویژه‏ی‏ دوشیزگان و پسران جوان روستاست که چند روز در باغ‏ها در سپهر،باهم‏ ناشتا و چاشت می‏خورند،چای می‏نوشند و کار می‏کنند و گپ می‏زنند، زمان چیدن انگورها ناآگاهانه دست‏شان به هم می‏خورد و زمان جابه‏جایی‏ انگورها ساویدن انگشتان،چشم‏ها را چون آذرخش می‏رخشاند و در این گذر روزهاست که با نگاهی و گپی دخترها و پسرها یک‏دیگر را می‏پسندند،و دور از چشم بزرگ‏ترها در زیر درخت بادامی یا گردویی به هم‏ زبان می‏دهند،مادران کدبانو و پدران کدبا از آزادی فرزندان و همسر گزینی آنان دل‏شادند که جشن‏ها خواهند ساخت و زاده و بر زاده‏ی‏ خود را با دیدن نوه و نبیره افزایش خواهند داد.

من این روزها را با شادی هرچه بیش‏تر در روستای ورسه‏جوغ خرقان‏ و کهلای بزینه رود«زرینه رود»دیده‏ام.پدربزرگ‏ها و مادربزرگ‏ها که در این روزها در خانگاه باغ آزادانه می‏گذرانند و خود روزی جوان بودند، هوشیارانه تنهایی زیر درخت‏های بادام و گردو و دیگر درخت‏های میوه را می‏بینند و به آهستگی به یکدیگر با شادی بازگو می‏کنند.شب‏ها نیز یک‏ یا دو تن از جوانان خانواده‏ها برای نگهبانی از بارگاه‏ها و پیشگیری از آمدن‏ جانوران زیان کار در کنار آن‏ها می‏خوابند،آن‏هایی که پس از چیدن انگورها به خانه برمی‏گردند،نخست انگورهایی که باید آونگ شود در میان ترکه‏ چوب‏های ویژه‏یی گذاشته می‏بافند و از تاغ و دیوار خانیزی که زمستان‏ سرد هست می‏آویزند و دیگر انگورها را در«شیره‏خانه»که در یک بلندای‏ یک متری به ریخت یک آبگیر 5.1x5.1 متر گرد ساخته شده و در ته آن‏ سوراخی که به ناودانی می‏انجامد و با گچ توی آن را گچ‏کاری کرده‏اند، می‏ریزند یک یا دو دختر جوان پاها را خوب شسته توی شیره‏خانه رفته‏ انگورها را لگدکوب و با پا می‏فشارند،هرچه آب انگورها درآمد از ناودان‏ ویژه توی دیگ‏هایی که جلوی ناودان گذاشتند،می‏ریزد و مانده را با پوشال‏ برای این‏که خوب آب آن را بگیرند،در جوال‏های کتانی یا خورجین‏های‏ کتانی ریخته می‏آویزند و زیر هرکدام دیگی می‏گذارند،بدین‏سان‏ آب انگورها را گرفته دیگ‏های پر شده را روی آتش می‏گذارند که بپزند.

چیزهایی که می‏خواهند بپزند چون یک جور نیست هرکدام به شیوه‏یی‏ پخته می‏شوند.این است که استادکاران که از چند خانواده در یک جا باهم‏ همکاری می‏کنند،دیگران را راهنمایی می‏کنند تا شیره‏ها و مرباهای‏ گوناگون و باسلوغ‏ها را چه‏گونه و چه اندازه بپزند،پوشال مانده در جوال‏ها و خورجین‏های را دور نمی‏ریزند،در آوندهای پخته‏ی سفالی می‏ریزند و کمی آب روی آن‏ها می‏پاشند و در خانیزی نگه‏داری می‏کنند تا سرکه شود و آن را برای ترشی و دیگر خوراکی‏های زمستان به کار می‏برند.انگورهای‏ بارگاه را هم که با تابش آفتاب کشمش شده گردآوری کرده به‏ انبار خانه‏های خود می‏برند.

5-میدیاریم‏گاه:دویست و نودمین روز سال در دی ما،بیش‏ترین‏ عروسی‏ها در این ما روزها با ساز و دل و دست‏افشانی و پای‏کوبی‏ انجام می‏گیرد که یک‏جور دست‏افشانی«وشتن»هست که در بخش ما و در کردستان«هالای»می‏گویند که گروهی یک زن و یک مرد دست هم دیگر را گرفته می‏وشتند.شب‏ها نیز با سازهای‏ دیگر در خانیزها به ساز و آواز می‏پردازند.و باز در همین ماه در هر ده چند روز برنامه کشتی‏گیری هست که کشتی گیران پیر روستا برنامه‏ریزی می‏کنند و جوانان به گروه‏هایی از دید اندام و سال‏های‏ زندگی دسته‏بندی می‏شوند،این کار در چند روز در جایگاه ویژه‏یی‏ انجام می‏گیرد و پهلوانان روستا برگزیده می‏شوند،جوانان نو رسیده‏ هیچ زمانی با کشتی‏گیران پیشینه‏دار کشتی نمی‏گیرند،گاهی ه‏ میان پهلوانان چند روستا کشتی‏گیری انجام می‏شود و پهلوان یکی‏ بخش برگزیده می‏شود،به پهلوانان به فراخور،پاداش‏هایی مانند بره،گوسفند،گاو داده می‏شود.روان شاد پدرم به پهلوانان گندم و پول‏ می‏دادند.خود من به پهلوانان تارم زنجان که پهلوان بخش تارم بود،یک‏ تفنگ دولول که بسیار دوست داشت،دادم.

6-همس یت میدیم‏گاه:از بیست و پنج تا بیست و نهم‏ اسفندماه-در گذشته از یک ماه به نوروز مانده،یک تن از پوست پشم‏دار گوسفندی سفید تکه‏یی بریده ماند ریش سفید به روی خودش می‏بست‏ و کلاهی بوغی شکل از کاغذ کبود کله‏غندهای پیشین که رنگین‏ می‏کردند به سر می‏گذاشت و یک پوستین سفید هم به تن می‏کرد و کمرش را هم با شال سفید می‏بست.در کنار او یک تن دیگر مانند حاجی فیروزها،چهره‏ی خود را سیاه می‏کرد و کلاهی بوغی مانند که‏ منگوله‏هایی داشت به سر می‏گذاشت.دو تن هم با ساز و دهل در روستا راه می‏افتادند و در خانه‏ها می‏رفتند،ساز و دهل می‏نواختند و پایکوبی و دست‏افشانی می‏کردند و آواز می‏خواندند.گروهی از بچه‏ها و نوجوان‏های‏ روستا هم دنبال آن‏ها راه می‏افتادند،آمدن نوروز را مژده می‏دادند و به مردم‏ و خانواده‏ها شاد باش می‏گفتند و سروده‏هایی می‏خواندند.مردم هم‏ به فراخور زندگی خود چیزی به آن‏ها می‏دادند.این چهار تن را می‏گفتند کوسه آمده،نوروز را آورده است.

شب چهارشنبه سوری و شب جشن نوروز هر دو شب در بالای‏ پشت‏بام‏ها آتش می‏افروختند و جاروهای کهنه را آتش زده جوری به بالا می‏انداختند که توی کوچه یا چهاردیواری خانه‏ی خودشان بیفتد و یک‏ کوزه هم از پشت‏بام پایین انداخته،می‏شکستند.برخی خانه‏ها که‏ دسترسی داشتند یا به دکان‏دار روستا می‏سپردند از همدان«کوزه‏ی جنّی» خریده،برایشان بیاورند که شب نوروز آن را جلوی خانه‏ی خودشان روشن‏ می‏کردند،کوزه‏ی جنّی مانند آتش‏بازی شهرهاست که توی یک کوزه، تکه‏های آتش‏زای رنگارنگ می‏ریزند و آن را در زمینه گذاشته،سر کوزه را آتش می‏زدند که از کوزه به اندازه دو متر آتش رنگارنگ بالا رفته دور خود را روشن می‏سازد.پس از پایان آتش‏بازی آجیل تبریزی که می‏شناسید، برده در بالای پشت‏بام می‏ریختند و می‏گفتند روان درگذشتگان می‏آیند تا زندگی بازماندگان خود را ببیند و اگر خانه‏ها پاکیزه و خانواده شاد و شادمان‏ با رخت‏های نو ببینند و روزی آن‏ها گشاده باشد،شادمان خواهند شد.

کوتاه شده‏ی جشن‏هایی که با نام و بی‏نام جانشین جشن‏های باستانی‏ شدند برایتان نوشتم و آن‏چه که نوشتم از سال‏های 1320 خورشیدی تا 1322 است که من به ناچار در روستای ورسه‏جوغ و کهلا بودم.

هر روزتان نوروز،نوروزتان پیروز

فضل اللّه کاسمی

رودکی آن ادیب فرزانه‏ در فن شعر و شاعری استاد سخنی نغز و دل‏نشین فرمود سخن اوبه یاد من افتاد «شاد زی با سیاه چشمان شاد» «که جهان نیست جز فسانه و باد» بنده این پند را پذیرفتم‏ ای رفیق شفیق نیک نهاد شاد و شاداب زندگانی کن‏ دل خود را ز غصه ساز آزاد فکر خود را تهی کن از غم و درد با خدا باش هرچه باد و آباد شکر کن شکر ز آن‏چه چه پیش آید جان من بنده را مبر از یاد